

## بررسی واو به عنوان یک شاخص سبکی و پدیده معنی‌ساز میان

### جمله علت و عامل آن در قرآن کریم

#### ۱- جلال مرامی\*، ۲- فاطمه بیگلری\*\*

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران

۲- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۴/۱۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۰/۲۶)

#### چکیده

در زبان عربی، هیچ‌گاه میان جمله تعلیلی که از لام تعلیل، فعل مضارع منصوب به «أن» مقدر تشکیل شده است و نیز میان متعلق یا عامل آن، حرف واو قرار نمی‌گیرد؛ مانند ﴿الرَّكِبِ أَنْزَلْنَاكَ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ (ابراهیم/ ۱). این ساختار مطابق قوانین نحو عربی در زبان معیار و از موارد فصل در علم بلاغت به شمار می‌رود. در قرآن کریم این ساختار فراوان دیده می‌شود و در کنار این ساختار معیاری، ساختار دیگری نیز در قرآن کریم وجود دارد که حرف واو میان جمله تعلیلی و عامل یا متعلق آن قرار می‌گیرد و از مصادیق عدول از معیار به حساب می‌آید. پرسش قابل طرح در این مقاله آن است که آیا این واو، اصلی و عاطفه است یا زاید؟ این مقاله با بهره‌جستن از روش توصیفی-تحلیلی ضمن استخراج آیات قرآنی و تبیین آرای تحلیل‌گران نحو و مفسران قرآنی، این ساختار را به عنوان یک شاخص سبک‌ساز قرآنی معرفی می‌کند که هم خواننده را به تأمل و تفکر وامی‌دارد و هم زاینده معناست.

**واژگان کلیدی:** جمله مرکب، وابسته تعلیلی، واو عاطفه، عدول از معیار، زایش معنی.

---

\* نویسنده مسئول: E-mail: jalalmarami@yahoo.com

\*\* E-mail: biglari.f@gmail.com

## مقدمه

قرآن، این کلام روشن‌گر الهی، جلوه تمام و کمال فصاحت و بلاغت زبان عربی است و از مظاهر تجلی خداوند می‌باشد که در جای‌جای آن، هنر سخن گفتن پروردگار متعال به چشم می‌خورد و هر مخاطبی با شنیدن آیات الهی متحیر می‌شود. خداوند متعال قرآن را نازل کرد تا وسیله هدایت بشر باشد و در دقایق آن اندیشه کند. این مقاله به مثابه نوشیدن جرعه‌ای از اقیانوس بیکران بلاغت قرآن است. ما در این راه قدم گذاشتیم تا درباره ساختار قرآنی قرار گرفتن واو بین جمله علت و عامل آن که نمودی از ساختار شکنی ادبیات غنی قرآن است، لحظاتی تأمل کنیم. خروج از معیار یا عدول از اصل، پدیده‌ای سبک‌ساز به‌شمار می‌رود که در مباحث سبک‌شناسی به آن پرداخته شده است (ر.ک؛ فتوحی رودمعجنی، ۱۳۹۲: ۳۹). بر اساس زبان معیار، جمله مرکب جمله‌ای است که بیش از یک فعل داشته باشد و آن از جمله پایه و پیرو تشکیل می‌شود. جمله پایه مقصود اصلی نویسنده و یا گوینده را بیان می‌کند و قابل تأویل به غیر جمله نیست، ولی جمله پیرو به تنهایی معنای روشنی ندارد و معنای آن با جمله پایه کامل می‌شود و وابسته به آن است. این جمله معمولاً مفهومی از قبیل علت، نتیجه، قید زمان و قید مکان و... را به آن می‌افزاید (ر.ک؛ انوری، ۱۳۷۹: ۳۱۰-۳۱۱). جمله پیرو همواره ناقص است و معمولاً با حرف ربط می‌آید و گاه پیش و گاه پس از جمله پایه قرار می‌گیرد؛ مانند «به او تلفن خواهم کرد تا با او قرار ملاقات بگذارم». جمله «تا با او...» جمله تعلیلی و پیرو است و جمله «به او...» جمله اصلی و پایه است. حال اگر در این جمله مرکب، عبارت «تا با او...» با واو عطف همراه شود، چه تغییری در ساختار جمله ایجاد می‌شود؟ منظور از آمدن واو در این جمله چیست؟ این چنین ساختاری از نظر دستور، معیاری صحیح نمی‌باشد و به کار نمی‌رود. در عبارت «سأتصل به لأتواعد معه» از عامل و تعلیل تشکیل شده است و مقصود اصلی گوینده، جمله اول است و جمله دوم از نظر معنی وابسته به فعل جمله اول است و بین عامل و علت آن هرگز حرف عطف قرار نمی‌گیرد. جمله تعلیلی می‌تواند با «لام، حتی و کی» هم بیاید؛ مانند ﴿إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ \* لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً...﴾ (الحاقه/۱۱-۱۲)، ﴿لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ﴾ (النساء/۴۳) و ﴿فَرَجَعْنَاكَ إِلَى

أَمْكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا ﴿٤٠﴾ (طه/۴۰). اما اگر این ساختار، یعنی همراه شدن لام تعلیل با حرف واو در متنی بلیغ به کار رفته باشد، چه توجیهی برای آمدن حرف واو وجود دارد؟ این نوع ساختار در قرآن کریم به کار رفته است و موارد آن کم نیست و از آنجا که در ادبیات پیش از نزول قرآن کریم، یعنی ادبیات عصر جاهلی وجود ندارد، یک نوآوری و شاخص سبکی قرآن به‌شمار می‌رود که در عین حال، معنی‌ساز است.

معمولاً واو عطف را حرفی می‌دانند که بین معطوف و معطوف‌علیه رابطه اشتراک معنایی و اعرابی ایجاد می‌کند، اما در برخی از آیات قرآنی مورد بررسی این مقاله، معطوف‌علیه وجود ندارد یا حداقل برای خواننده مشهود نیست و معطوف، فعلی است منصوب به «أن» مقدر، و مصدر مؤول و مجرور به حرف جرّ لام که دلالت بر تعلیل دارد و در برخی دیگر، معطوف محذوف است. در همه این آیات، ظاهراً واو بین علت و معلول قرار گرفته است. اما بحث در این است که متعلق جار و مجرور چیست! آیا مذکور است یا محذوف؟ اصولاً آیا در این مجموعه از آیات قرآن کریم حذف صورت گرفته است یا خیر؟ مقاله حاضر به بررسی این نوع عطف پرداخته است و سعی دارد به پرسش‌های ذیل پاسخ دهد:

- ۱- حرف واو در این ساختار چه نوع واوی است؟
- ۲- در صورت عاطفه بودن حرف واو، آیا معطوف محذوف است یا معطوف‌علیه؟
- ۳- آیا می‌توان این ساختار را به عنوان یک شاخص سبک‌ساز در زبان قرآن معرفی کرد؟
- ۴- چه معنا و مفهومی از این نشانه زبانی استفاده می‌شود؟

## ۱. فرضیه‌های پژوهش

- الف) واو در این ساختار عاطفه است.
- ب) در بعضی آیات، معطوف و در بعضی دیگر معطوف‌علیه محذوف است.
- ج) این ساختار یک شاخص سبک‌ساز و اندیشه‌ساز در زبان قرآن است.

## ۲. پیشینه پژوهش

پیش از این، دربارهٔ واو عطف مقاله‌ای با عنوان «آموزش تشخیص و ترجمهٔ حرف واو در متون عربی» نگاشته شده است که فقط به توضیح انواع واو و عامل یا غیرعامل بودن آن پرداخته است (ر.ک؛ جیگاره و اجدادی آرائی، ۱۳۹۲: ۸۵-۹۸) و در کتاب *بلاغه العطف فی القرآن الکریم* نوشتهٔ عفت شرفاوی نیز موضوع مقالهٔ حاضر مورد بحث قرار نگرفته است. در مقالهٔ دیگری با عنوان «اسلوب بیان علت به وسیلهٔ جملهٔ اسمیه در قرآن کریم» (ر.ک؛ کریمی فرد، براتی، ۱۳۸۹: ۱۵۷-۱۷۰) نیز به تعلیل با جملهٔ اسمیه در قرآن کریم پرداخته شده است، اما آقای بهاءالدین خرمشاهی در مقالهٔ خود با عنوان «نکات قرآنی»، این نوع واو را «یک پدیدهٔ نحوی و موجود زبانی» می‌داند و بر زائد بودن آن تکیه می‌کند که در ترجمهٔ آیات نیازی به آوردن آن نیست (ر.ک؛ خرمشاهی، ۱۳۷۴: ۲۱) و همین موضوع انگیزهٔ نگارندگان در پرداختن به این پژوهش شده است.

نگارندگان بر این باورند که واو در موارد به کار رفته در قرآن کریم، زائده نیست، بلکه عاطفه است. بنابراین، به دنبال کشف محذوف در آیات است و با روش وصفی تحلیلی، به جمع‌آوری آرای نحویان و مفسران، به‌ویژه مفسران ادیب پرداخته‌اند و پس از جمع‌بندی نظرات آنان، به تحلیل آیات و بررسی آنها پرداخته‌اند تا مشخص شود که چه حذفی در کلام صورت گرفته است.

## ۳. انواع و اقسام واو در زبان عربی

واو از نظر نوع تأثیر اعرابی که بر اسم پس از خود دارد، به ۹ قسم تقسیم می‌شود:

۱- واو عطف.

۲ و ۳- واو استیناف و حالیه.

۴ و ۵- واو معیّه و واو داخل بر فعل.

۶ و ۷- واو قَسَم و واو رُبّ.

۸- واو زائده.

۹- واو ثمانیه (ر.ک؛ ابن‌هشام، ۲۰۰۷ م: ۳۳۷-۳۵۱).

#### ۴. انواع عطف

عطف به سه قسم است که عبارتند از:

۴-۱) عطف بر لفظ معطوف‌علیه

۴-۲) عطف بر محل معطوف‌علیه

۴-۳) عطف بر توهم یا عطف بر معنی

در شواهد قرآنی، عطف بر معنی و در شواهد غیرقرآنی، عطف بر توهم خوانده می‌شود (ر.ک؛ ابن‌هشام، ۲۰۰۷م: ۴۰۰) و عبارت از عطف لفظی بر لفظی دیگر با تابعیت معطوف از اعراب فرضی و توهمی و اعتباری معطوف‌علیه، بدون توجه به اعراب حقیقی و ظاهری آن است (ر.ک؛ صفائی بوشهری، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۱۶).

درباره آیه ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيَذِيقَكُمْ...﴾ (الرَّوم / ۴۶) گفته شده است که «لیذیقکم» عطف بر معنای «مبشرات» شده است؛ یعنی «لیبشركم و لیذیقکم».

#### ۵. ساختار جمله مرکب با وابسته تعلیلی

جمله مرکب ساختاری است متشکل از جمله اصلی (پایه) و جمله‌های وابسته (پیرو). جمله وابسته می‌تواند علت، وصف و ... باشد. در دو جمله مرکب «آمده‌ام تا درباره مطلبی مهم سخن بگویم» و «إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمَّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»، به ترتیب «تا...سخن بگویم» و «لأتم...» فعل و علت برای جمله اصلی است. این یک اصل است که در زبان معیار بین عامل و علت، واو عطف قرار نمی‌گیرد، چون دلیلی برای عطف وجود ندارد. اما چنانچه واو عطف در متنی ادبی بین علت و عامل قرار بگیرد، چه توجیهی برای ذکر آن وجود دارد؟ در بعضی آیات قرآن کریم، جمله فعلیه با لام تعلیل همراه شده است و واو عطف نیز پیش از آن آمده است. در ساختار این آیات، گاهی جمله پایه، اسمیه است؛ مانند ﴿هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ...﴾ (ابراهیم / ۵۲) و در بیشتر موارد، فعلیه است؛ مانند ﴿...يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ وَلِيُتَّكِمُوا الْعِدَّةَ...﴾ (البقره / ۱۸۵) در این آیات باید به دنبال محذوف بود تا دلیل عطف به واو روشن گردد. این نوع

ساختار مختصّ قرآن کریم است و در زبان و ادبیات پیش از نزول وحی به چشم نمی‌خورد. لذا می‌توان آن را به عنوان یک شاخص سبکی مختصّ قرآن کریم به‌شمار آورد که در عین حال، زاینده معناست، چراکه فقط در قرآن کریم با چنین ساختاری مواجه هستیم و آنچه ساختار این آیات را متمایز می‌کند، وجود حرف واو در آنهاست. ساختار این جملات با بقیه آیات تفاوت دارد. آیات دیگری در قرآن کریم گواهی می‌دهند که قرار گرفتن واو بر اساس اختیار است؛ چراکه در ذکر آن هیچ اجباری وجود ندارد؛ مثلاً در آیه ﴿وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ...﴾ (الجاثیه / ۲۲)، اساساً واو به عنوان عاطف میان جمله علت یا پیرو «لتجزی...» و جمله پایه «خلق...» قرار نمی‌گیرد؛ زیرا علت فعل با خود فعل قابل جمع نیست و هیچ گونه اشتراک اعرابی، لفظی و معنوی بین آن دو نیست. بنابراین، باید در این میان چیزی محذوف باشد که خود «واو» دلیل بر حذف آن است. فراوانی این ساختار در میان آیات قرآنی، آن را به یک شاخص سبکی تبدیل کرده است، چراکه گزینش واو و اختیاری بودن ذکر آن در این ساختار نقش اساسی در سبک‌ساز بودن آن ایفا می‌کند و این دو، همان عناصر مهمی هستند که در تعریف سبک بیان شده است (ر.ک؛ فتوحی رودمعجنی، ۱۳۹۲: ۳۵). گوینده از بین هزاران کلمه، عبارت یا شیوه بیان، یکی را برمی‌گزیند و مقصود خویش را بیان می‌کند. بنابراین، واو در این آیات، هدف، وظیفه، نقش و مأموریت دارد و تعمداً در این ساختار به کار رفته است. در این آیات، قرآن از اصل (زبان معیار) عدول کرده، به شیوه‌ای هنرمندانه واو را در این ساختار وارد کرده است تا از طرفی یک ساختارشکنی و شگفتی زبانی در زبان قرآن رخ دهد و از طرف دیگر، خواننده را به تأمل و تفکر وادارد تا به کمک واو، در جستجوی معنای گم‌شده باشد که در جایگاه معطوف یا معطوف‌علیه قرار می‌گیرد و این با هدف نزول قرآن کریم مطابق است، چون قرآن کریم نازل شده است تا بشر را به تفکر وادارد<sup>۱</sup>. در این آیات مخاطب می‌اندیشد که معطوف بر چه کلمه‌ای عطف شده است، اما چون معطوف‌علیه در آیه مذکور نیست، منتبه می‌شود که کلمه‌ای حذف شده است و این کلمه می‌تواند علتی دیگر و یا عامل علت موجود باشد.

پس از رجوع به تفاسیر معانی القرآن، إعراب القرآن (النحاس)، التبیان فی تفسیر القرآن، الکشاف، مجمع‌البیان البحر المحیط، الدرّ المصون، معالم التنزیل، أنوار التنزیل، التبیان فی

إعراب القرآن، كنز الدقائق، روح المعانی، التحرير و التنوير و إعراب القرآن و بيانه معلوم شد كه سه دیدگاه دربارهٔ محذوف وجود دارد:

الف) آنچه حذف شده (محذوف)، متعلق تعلیل موجود است.

ب) آنچه حذف شده، علتی دیگر است كه معطوف‌علیه می‌باشد.

ج) كوفیان معتقدند كه حذفی صورت نگرفته است و واو نیز زائد است و تعلیل متعلق به فعل سابق است، ولی بصری‌ها چنین نظری ندارند (ر.ك؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۳: ۲۶۳؛ ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۹: ۴۹۴؛ درویش، ۱۴۱۵ق، ج ۹: ۲۴۴ و سمین، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۲۰۷).

بهاء‌الدین خرمشاهی در مقالهٔ خود با عنوان «نكات قرآنی»، مواردی از این نوع عطف را آورده است، اما فقط به واو میان علت و معلول بسنده نكرده، بلکه انواع دیگری از واو را نیز برشمرده است؛ مانند واو بین شرط و جواب آن.

با دقت و تأمل در آیات مشخص می‌شود كه در بعضی آیات جملهٔ تعلیلی عطف به ماقبل است و نیازی به تقدیر گرفتن هیچ محذوفی نیست و در بعضی دیگر، جملهٔ تعلیلی، علت برای فعلی محذوف است كه از قرائن جمله و استناد به قرآن كریم استخراج می‌گردد و در دسته‌ای دیگر، معطوف به علت دیگری عطف شده كه محذوف است و معطوف‌علیه علت است و هر دو تعلیل، متعلق به عامل مذکور هستند. بنابراین، در دستهٔ دوم، معلل (عامل)، محذوف است و در دستهٔ سوم، علت.

۵-۱) آیاتی كه معطوف‌علیه مذکور است و نیازی به تقدیر گرفتن محذوف نیست

○ عطف بر جار و مجرور (عطف علت بر سبب)

۱- ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّنْقِي الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران/۱۶۶).

۲- ﴿مَا قَطَعْتُمْ مِّن لِّبْنَةٍ أَوْ تَرَكَتُمْوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ

الْفَاسِقِينَ﴾ (الحشر/۵).

## ○ عطف بر معنی

- ۳- ﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ... وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَلِأَحِلَّ لَكُم بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ﴾  
(آل عمران / ۴۹-۵۰)
- ۴- ﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مَبَّارَكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا...﴾ (الأنعام/۹۲).
- ۵- ﴿وَمِن آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِّن رَّحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (الروم/۴۶).

## ○ عطف علت بر مفعول له

- ۶- ﴿وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾ (آل عمران/۱۲۶).
- ۷- ﴿وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُم وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (الأنفال/۱۰).

۵-۲) آیاتی که معلل (عامل یا متعلق) حذف شده است

- ۱- ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أُولَئِكَ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنَّ لِيُطْمَئِنَّ قَلْبِي...﴾ (البقره/۲۶۰).
- ۲- ﴿... وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِأَخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنَّ لِيُقْضَىٰ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا...﴾ (الأنفال/۴۲).
- ۳- ﴿وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ (الفتح/۲۰).
- ۴- ﴿وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي



تَخْتَلِفُونَ فِيهِ... ﴿ (الرّخرف/۶۳).

۵- ﴿وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ (الجاثیه/۲۲).

۶- ﴿هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾ (ابراهیم/۵۲).

۵-۳) آیاتی که در آنها علت حذف شده است

۱- ﴿وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ... فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَمَّ نِعْمَتِي...﴾ (البقره/۱۵۰).

۲- ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ... فَانظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ...﴾ (البقره/۲۵۹).

۳- ﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ...﴾ (الأنفال/۱۷).

۴- ﴿إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ \* ... وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي﴾ (طه/۳۸-۳۹).

۵- ﴿وَكَذَلِكَ نَفِصَلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ﴾ (الأنعام/۵۵).

۶- ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ (الأنعام/۷۵).

۷- ﴿وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ (الأنعام/۱۰۵).

۸- ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ... غُرُورًا... \* وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفئِدَةُ الَّذِينَ... وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُّقْتَرِفُونَ﴾ (الأنعام/۱۱۲-۱۱۳).

۹- ﴿...وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ...﴾ (يوسف/۲۱).

۱۰- ﴿قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَىٰ هَيْئٍ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ...﴾ (مريم/۲۱).

- ۱۱- ﴿... يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمُ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (البقره/۱۸۵).
- ۱۲- ﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَازِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ...﴾ (النحل/۱۴).
- ۱۳- ﴿وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَلِتَبْلُغُوا...﴾ (غافر/۸۰).
- ۱۴- ﴿وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَلِيُؤْفِقِيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ...﴾ (الأحقاف/۱۹).
- ۱۵- ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ...﴾ (الحديد/۲۵).

#### ۶. دیدگاه نحویان دربارهٔ این ساختار

علمای نحو دربارهٔ این ساختار آرای متعددی ارائه کرده‌اند و از عنصر حذف، نقش و جایگاه واو و دلالت آن در این ساختار غفلت نکرده‌اند.

با بررسی دیدگاه نحویان دربارهٔ این ساختار به مشترکاتی در تحلیل برخی از زمینه‌های آن برمی‌خوریم، چنان‌که در زیر به تفاوت‌هایی در تحلیل دیگر جنبه‌های این ساختار پرداخته می‌شود.

#### ۶-۱) فرآء

دیدگاه فرآء دربارهٔ این ساختار این است که تعلیل موجود، علت برای فعل محذوف مؤخر است، چنان‌چه در آیهٔ ۲۵۹ سورهٔ بقره (لنجعلک) را علت می‌داند برای فعلی مقدر، و دلیل آمدن واو را چنین توضیح می‌دهد که اگر واو ذکر نمی‌شد، نگاه کردن به مرکب عزیر شرطی بود برای آیه قرار گرفتن خود عزیر، حال آنکه این معنی مطلوب آیه نیست، بلکه مطلوب این است که «برای اینکه تو را نشانه قرار دهیم، این میراندن و زنده کردن را انجام دادیم». وی در

این باره می‌گوید: «إِنَّمَا أُدْخِلْتُ فِيهِ الْوَاوَ لِنِيَّةِ فَعَلٍ بَعْدَهَا مِضْمَرٌ، كَأَنَّهُ قَالَ وَ لِنَجْعَلُكَ آيَةً فَعَلْنَا ذَلِكَ، وَ كَثِيرٌ فِي الْقُرْآنِ» (فراء، ۱۹۸۰م، ج ۱: ۱۷۳).

وی درباره آیه ۱۸۵ سوره بقره نیز معتقد است که واو برای دلیلی معنایی آمده است و هدف از قرار گرفتن آن بین عامل و علت، این است که این علت معلول برای فعل قبل نباشد، بلکه متعلق به مابعد خود باشد (ر.ک؛ همان: ۱۱۲).

با بررسی دیدگاه فراء، چنین نتیجه می‌گیریم که او واو را عاطفه می‌شمرد و فعلی را پس از واو در تقدیر می‌گیرد که فعل مقدر یا عیناً همان فعل پیش از واو است و یا از ماده «فعل».

## ۲-۶) زمخشری

رأی زمخشری درباره آیه ۹۲ سوره انعام بر این است که «لتنذر» عطف بر معنی است، اما درباره آیه ۴۶ سوره روم که از نظر ساختار مشابه این آیه است، علاوه بر عطف معنی، علت بودن را برای فعل مقدر «أرسلنا» که مشابه فعلی است که در ابتدای آیه آمده، بیان می‌کند (علت برای فعل مقدر مؤخر)، درباره آیه ۲۲ سوره جاثیه، آیه ۳۹ سوره طه، آیه ۲۱ سوره مریم و آیه ۵۲ سوره ابراهیم نظر ایشان این است که این فعل، عطف بر علتی محذوف است. درباره آیه ۱۵۰ سوره بقره معتقد به سه رأی متفاوت است و نظر ایشان درباره آیات ۲۵۹ و ۲۶۰ سوره بقره، آیات ۵۵ و ۱۰۵ سوره انعام، آیه ۲۱ سوره مریم، آیه ۱۸۵ سوره بقره، آیه ۱۵۴ سوره آل عمران و آیه ۱۹ سوره أحقاف این است که علت برای فعلی محذوف است و این فعل محذوف را غالباً از معنای فعل ذکر شده در آیه استخراج می‌کند. گاهی «فعل» یا «فعلنا» را در تقدیر می‌گیرد. درباره آیه ۷۵ سوره انعام نیز می‌گوید: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ ﴿جَمَلَةٌ مُعْتَرِضٌ بَهَا بَيْنَ الْمَعْطُوفِ وَالْمَعْطُوفِ عَلَيْهِ وَالْمَعْنَى مِثْلُ ذَلِكَ التَّعْرِيفِ وَ التَّبْصِيرِ نَعْرِفُ إِبْرَاهِيمَ وَ نَبْرَهُ مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَعْنِي الرَّبُّوبِيَّةَ وَ الْإِلَهِيَّةَ وَ نَوْفَقَهُ لِمَعْرِفَتِهَا وَ نَرَشُدُهُ بِمَا شَرَحْنَا صَدْرَهُ وَ سَدَدْنَا نَظْرَهُ وَ هَدَيْنَاهُ لَطَرِيقِ الْاسْتِدْلَالِ﴾<sup>۲</sup> (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۴۰).

نظر زمخشری با نظر فراء متفاوت است. او در مواردی، واو را عاطفه و معطوف را عطف بر معنی فرض می‌کند و در مواردی، فعلی مشابه فعل پیش از واو یا «فعل» و مانند آن را در تقدیر

می‌گیرد و در مواردی، جملهٔ عَلت را عطف بر عَلتی محذوف محسوب می‌کند و در همهٔ موارد، واو را عاطفه فرض می‌کند.

### ۳-۶) نحاس

نحاس بر این باور است که عَلت مذکور متعلق به عاملی مؤخر است؛ مانند ﴿جِئْتُمْ﴾ در (آل عمران/۵۰)، «أَنْزَلْنَاهُ» در (الأنعام/۹۲)، «جَعَلَهُ» در (آل عمران/۱۲۶)، «سَأَلْتُ» در (البقره/۲۶۰)، «فَعَلَّ» در (الجاثیه/۲۲)، «فَضَّلْنَاهَا» در (الأنعام/۵۵)، «أَرَيْنَاهَا» در (الأنعام/۷۵)، «صَرَفْنَاهَا» در (الأنعام/۱۰۵)، «مَكَّنَاهُ» در (یوسف/۲۱)، «فَرَضَ... الْحَرْبَ» در (آل عمران/۱۵۴). چنان که می‌بینیم، عامل مذکور را فعلی مشابه فعل مذکور در جمله می‌داند. اما دربارهٔ آیهٔ ۱۸۵ سورهٔ بقره، ۵ رأی را ذکر می‌کند و اشاره‌ای بر نظر خود ندارد. وی می‌گوید: ﴿... وَتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ...﴾ فيه خمسة أقوال. قال الأخفش: هو معطوفٌ أی و یرید «ولتکملوا العِدَّة» كما قال: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ...﴾ (الصف/۸) و قال غيره: يريد الله هذا التَّخْفِيفَ لتكملوا العِدَّة، وقيل الواو مقحمة، و قال الفراء المعنى و لتكملوا العِدَّة فعل هذا. قال أبو جعفر: و هذا قول حسن و مثله ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ (الأنعام/۷۵) أی وليكون مِنَ الموقنين فعلنا ذلك، و القول الخامس ذكره أبو إسحاق إبراهيم بن السري قال: هو محمول على المعنى و التقدير فعل الله ذلك ليسهل عليكم و لتكملوا العِدَّة (النحاس، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۹۷). یادآوری می‌شود که این دیدگاه نحاس مانند دیدگاه فراء است.

### ۷. دیدگاه مفسران دربارهٔ این ساختار

مفسران نیز در اثناء بحث‌های خویش دربارهٔ تفسیر آیات مورد نظر به این مسئله پرداخته‌اند که واو در اینجا نیازمند معطوف‌علیه یا عامل محذوف است و یا اینکه واو زائده است و متعلق به فعل پیشین است و دربارهٔ ساختار این آیات به بحث پرداخته‌اند.

## ۷-۱) طبرسی

درباره دو آیه ۴۶ سوره آل عمران و آیه ۵۰ سوره روم نظر ایشان عطف بر معنی است، درباره آیه ۲۵۹ سوره بقره، علّت برای فعل مقدر مؤخر (فعلنا)، درباره آیه ۳۹ سوره طه و آیات ۵۵ و ۱۰۵ سوره انعام و نیز آیه ۱۸۵ سوره بقره، علّت را عطف بر علّت محذوف می‌داند و در ۳ مورد آیات البقره/۱۵۰ و الأنعام/۱۱۳ و الحديد/۲۵ علّت را عطف به ماقبل گرفته است. وی ذیل آیه ۲۵۹ سوره بقره اشاره به علّت معنایی آمدن واو کرده است و می‌گوید: «وَلِنَجْعَلَكَ ﴿۲۵۹﴾ دَخَلَتِ الْوَاوُ لِاتِّصَالِ اللَّامِ بِفِعْلِ مَحْذُوفٍ كَأَنَّهُ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ فَعَلْنَا ذَلِكَ. لِأَنَّ الْوَاوُ لَوْ أَسْقَطْتَ اتَّصَلَتِ اللَّامُ بِالْمَتَقَدِّمِ»<sup>۳</sup> (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۶۳۹ و طوسی، بی‌تا، ج ۲: ۲۲۴). «... وَتَتَكْمَلُوا الْعِدَّةَ...»<sup>۴</sup> ففیه وجهان (أحدهما) أنه عطف جملة على جملة لأن بعده محذوفاً و تقديره و لتكملوا العدة شرع ذلك أو أريد ذلك و مثله قوله ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾ (الأنعام/۷۵) أي وليكون من الموقنين أريناه ذلك (والثاني) أن يكون عطفاً على تأويل محذوف و دلّ عليه ماتقدم من الكلام لأنه لما قال: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ﴾ (البقره/۱۸۵) دلّ على أنه قد فعل ذلك ليسهل عليكم فجاز و لتكملوا العدة عطفاً عليه» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۴۹۶).

## ۷-۲) ابن عاشور

برایند آرای ابن عاشور این است که علّت مذکور عطف است بر فعل سابق، وی تا آنجا که معنی اجازه می‌دهد، علّت را عطف به ماقبل می‌داند، چنانچه در ۱۱ مورد الحشر/۵؛ آل عمران/۵۰؛ الروم/۴۶؛ آل عمران/۱۲۶؛ الفتح/۲۰؛ الجاثیه/۲۲؛ طه/۲۲؛ الأنعام/۱۱۳؛ البقره/۱۸۵؛ آل عمران/۱۵۴ و النحل/۱۴ این نظر را دارد. اما درباره سوره الأنعام/ آیات ۷۵، ۹۲ و ۱۰۵، البقره/۲۵۹؛ الأنفال/ ۱۷ و یوسف/۲۱، نظر ایشان عطف بودن بر علّتی محذوف است و درباره آیه الأحقاف/۱۹، رأی ایشان علّت بودن برای عامل محذوف در ابتدای کلام است؛ یعنی پیش از علّت مذکور نه مؤخر. نظر ابن عاشور درباره آیه ۲۵۹ سوره بقره این است که «لنجعلک» عطف

است بر علتی محذوف و تقدیر آن، «لنجعل ما ذُكر آية لك على البعث» می‌باشد (ر.ک؛ ابن‌عاشور، بی‌تا، ج ۲: ۵۱۰).

وی همچنین ذیل آیه ۵۵ سوره انعام بیان کرده است که «لتستبین» عطف بر علتی محذوف است (ر.ک؛ همان، ج ۶: ۱۲۵).

همچنان که درباره آیه ۷۵ سوره انعام نیز به همین آیه ارجاع می‌دهد و مشهود است که ابن‌عاشور هم در این آیه به ایجاز حذف اشاره می‌کند.

### ۷-۳) آلوسی

آلوسی درباره این آیات چند وجه را ذکر کرده است و در بیشتر آیات، هم علت برای فعل محذوف و هم عطف بر علت محذوف را در تقدیر گرفته است و نظر صریحی ارائه نمی‌کند. وی درباره آیات الفتح/۲۰؛ البقره/۲۵۹؛ الأنفال/۱۷؛ طه/۳۹؛ الأنعام/۷۵؛ آل عمران/۱۵۴ و ابراهیم/۵۲ هر دو وجه را ذکر کرده است. درباره آیه ۵ سوره حشر دو وجه عطف بر جاز و مجرور و عطف بر علت مقدر را ذکر می‌کند. درباره آیه ۹۲ سوره انعام، عطف بر معنی و عطف بر علت محذوف را آورده است. درباره آیه ۴۶ سوره روم، علت را عطف بر علتی محذوف می‌داند. در آیه ۱۲۶ سوره آل عمران، نظر ایشان عطف بر بشری و علت برای فعل محذوف هر دو وجه است. وی ذیل آیه ۵ سوره حشر آورده است که معطوف بر «یاذن الله» است و این عطف، علت بر سبب است و نیازی به تقدیر گرفتن هیچ فعلی نیست (ر.ک؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۴: ۲۳۷).

آلوسی درباره آیه ۵۵ سوره انعام معتقد است که فعل محذوف، «نفعل ما نفعل» می‌باشد (ر.ک؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۴: ۱۵۶)، در صورتی که سایر مفسران، «فصلنا» را عامل محذوف می‌دانند (ر.ک؛ ابوحنیفان، ۱۴۲۰ق، ج ۴: ۵۲۹؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۲۹ و النحاس، ۱۴۲۱ق، ج ۲: ۱۲۶).

افزون بر این، درباره همین آیه، آلوسی عطف بر علت محذوف بودن را وجهی دیگر می‌داند و دلیل ذکر نشدن آن را چنین بیان می‌کند: «لم يقصد تعليله به بخصوصها، إنما قصد الإشعار بأن له فوائد جمّة من جملتها ما ذكر»<sup>۴</sup> (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۴: ۱۵۶).

آلوسی درباره آیه ۱۷ سوره انفال معتقد است که واو در اینجا دو وجه دارد: یا متعلق است به فعلی محذوف، و یا عطف است به علت محذوف. طبق نظر آلوسی، معطوف‌علیه محذوف، «لیمحق الکافرین» می‌باشد. وی در تفسیر خود چنین می‌گوید: «اللّام إمّا للتعلیل متعلق بمحذوف متأخر فالواو اعتراضیه آی و للإحسان إلیهم بالنصر و الغنیمه فعل ما فعل لا لشیء آخر غیر ذلك ممّا لا یجدیهم نفعاً، و إمّا برمی فالواو للعطف علی علة محذوفه آی ولكن الله رمی لیمحق الکافرین و لیبلی... إلخ» (همان، ج ۵: ۱۷۴).

با استناد به کتاب معنی‌اللبیب که انواع عطف را بررسی کرده است و آیه ۴۶ سوره روم را به عنوان یکی از شواهد آن آورده، باید گفت که در باب شماره ۳، ۴ و ۵، مفسران و نحویان نیز این عقیده را دارند که علت مذکور، عطف جمله است بر معنای شبه‌فعل (مصداقاً، مبارک و مبشرات). شماره ۳ عطف است بر معنای «مصداقاً» (ر.ک؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۲: ۱۸؛ طوسی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۴۷۱؛ قمی، ۱۳۶۸، ج ۳: ۱۰۸ و آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۲: ۱۶۴). بعضی آراء نیز بر مقدر گرفتن فعلی محذوف دلالت دارند؛ مانند: «**جنتکم**» لأحلّ لکم» (ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۳: ۱۶۹؛ قمی، ۱۳۶۸؛ ج ۳: ۱۰۸؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۲: ۱۶۴ و درویش، ۱۴۱۵ق، ج ۱: ۵۱۶).

شماره ۴ عطف است بر معنای «مبارک» (أنزلناه للبرکات و لتنذر...) (ر.ک؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۴۵؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۲: ۱۷۲؛ قمی، ۱۳۶۸، ج ۴: ۳۹۲؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۴: ۲۰۹ و درویش، ۱۴۱۵ق، ج ۳: ۱۶۷).

شماره ۵ نظر مفسران این است که «**وَلِيُذِيقَكُمْ**» عطف است بر معنای مبشرات و تقدیر چنین است: «لیبشركم به و لیذیقکم» (ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۸: ۳۹۷؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۳: ۴۸۴؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۴: ۲۰۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸: ۴۸۳؛ قمی، ۱۳۶۸، ج ۱۰: ۲۱۵؛ ابن‌عاشور، بی‌تا، ج ۲۱: ۷۱ و آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۱: ۵۱).

## ۸. دیدگاه بلاغیون دربارهٔ این ساختار

با اینکه این ساختار باید در علم بلاغت مورد بررسی قرار می‌گرفت، اما در جستجوی این ساختار، در بحث فصل و وصل و ایجاز حذف می‌بینیم که جای این ساختار در لابه‌لای سطرهای کتاب‌های بلاغت خالی است، چراکه این موضوع موارد متنوع و متعددی دارد و انگشت‌شمار نیست و انتظار می‌رفت که لاقبل به آن اشاره‌ای هر چند کوتاه می‌شد. همان‌گونه که به دلیل وصل در عبارت‌هایی مانند «لا و اَیْدک الله» اشاره شده است. اما در هیچ یک از کتاب‌های بلاغت، ذیل دو عنوان مزبور، بحثی دربارهٔ این ساختار به میان نیامده است.

## ۹. حرف واو پدیده‌ای معناساز در ساختار مزبور

آمدن واو در این آیات بیهوده نیست، چراکه خداوند از انجام فعل بیهوده مبرا است. وجود واو علت معنایی دارد؛ علامتی است بر حذف معطوف‌علیه و ابزاری برای آگاه کردن مخاطب است. این واو، خواننده و شنونده را به اندیشیدن وامی‌دارد تا اندیشه کند که معطوف بر چه کلمه‌ای عطف شده است. واو عاطفه است و بر حذف معطوف‌علیه دلالت دارد. بنابراین، در این آیات، وصل با هدف ایجاز وجود دارد. مفسران به علت معنایی واو اشاره کرده‌اند، چنان‌چه پیش از این، ذیل آرای مفسران به این مطلب اشاره شد.

۱- واو آمده است تا معطوف از نظر معنی متعلق بر فعل پیشین نباشد (ر.ک؛ فرآء، ۱۹۸۰م،

ج ۱: ۱۱۲ و طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۶۳۹).

۲- به منظور توجه دادن مخاطب به این مطلب که معطوف و معطوف‌علیه با هم متفاوت

هستند (ر.ک؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۸: ۳۵۴).

۳- معطوف‌علیه از اهمیت خاصی برخوردار نبوده، منظور آیه نیست (ر.ک؛ آلوسی،

۱۴۱۵ق، ج ۶: ۳۹۹).

۴- به دلیل آگاهی شنونده نسبت به آن (ر.ک؛ النَّحَّاس، ۱۴۲۱ق، ج ۲: ۲۳۵).

۵- دلالت بر اینکه هدف‌های دیگری هم وجود دارد، اما شنونده وسعت درک آن را ندارد<sup>۵</sup>

(ر.ک؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱: ۱۰۶).

۶- به نظر می‌رسد ذکر واو در این ساختار، از یک سو، مخاطب را به اندیشیدن دربارهٔ



معطوف‌علیه محذوف وامی دارد و از سوی دیگر، معطوف را در نظر خواننده برجسته می‌کند و اهمیت ویژه آن را نشان می‌دهد. همچنین ابزاری است برای نشان دادن نظم و پیوستگی میان واژگان و جمله‌های یک آیه با آیات دیگر است که با آن یک هم‌پوشانی میان آیات ایجاد می‌کند.

### ۱۰. محذوف در آیات چیست؟

#### ۱-۱۰ آیات دسته اول

۱- عطف بر جار و مجرور (۱ و ۲): چنان‌که اشاره شد، در این آیات حذف صورت نگرفته است.

۲- عطف بر معنی: به نظر می‌رسد آن دسته از آیاتی که مفسران و نحویان اجماع نظر دارند که جمله علت بر معنای شبه‌فعل مذکور عطف گردیده است، درست نباشد؛ زیرا شبه‌فعل مذکور در برخی آیات صفت و در برخی دیگر، حال یا معطوف به حال است که در هر صورت اسم را توضیح می‌دهد، اما جمله معطوف، علت فعل را بیان می‌کند و بدان مرتبط است، نه به اسم. بنابراین، علت وقوع فعل که قید آن محسوب می‌شود، نمی‌تواند به صفت اسم عطف شود. از دیگر سو، در برخی آیات قرآنی می‌توان محذوف را که گاه معطوف و گاهی معطوف‌علیه است، به دست آورد.

با توجه به آیات قرآن کریم می‌توان گفت:

- شماره ۳ (آل عمران/۵۰): با کنار هم گذاشتن آیه ۶۳ سوره زخرف و این آیه باید گفت که محذوف در این آیه، علت محذوف است و تقدیر آن، «لأبیین» می‌باشد: ﴿وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا﴾ (الزخرف/۶۳)؛ ﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ...﴾ (آل عمران/۴۳) و ﴿وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَلِأَحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا﴾ (آل عمران/۵۰).

هر دو آیه از زبان حضرت عیسی (ع) است و واژگانی متشابه دارند. از آنجا که موضوع دو آیه و واژه‌ها یکی است، پس به نظر می‌رسد محذوف در آیه ۵۰ سوره آل عمران، «لأبّین» می‌باشد.

- شماره ۴ (الأنعام/۹۲): محذوف در این آیه، با توجه به آیه ۲۱۳ سوره بقره که می‌فرماید: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا...﴾. از آنجا که در این آیه از سوره بقره نیز هدف از فرستادن کتاب، حکم کردن بین مردم عنوان شده است، بنابراین، با توجه به تناسب واژگانی و موضوعی در این دو آیه، باید گفت که محذوف در آیه ۹۲ سوره انعام نیز «لنحکم» می‌باشد.

- شماره ۵ (الروم/۴۶): با توجه به آیات زیر:

\* ﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ... فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ ...﴾ (الأعراف/۵۷).

\* ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ ...﴾ (الحجر/۲۲).

\* ﴿وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا﴾ (الفرقان/۴۸).

در این آیه، با توجه به ارتباط و تناسب موجود بین آیات آورده شده، محذوف «لینزل الماء» می‌باشد که با معنی و الفاظ پیشین نیز مطابقت دارد: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ (لینزل الماء) وَلِيَذِيقَكُمْ مِّن رَّحْمَتِهِ». یا با توجه به آیه ۲۲ سوره حجر، معطوف (لواقح) محذوف است: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَ لَوَاقِحَ لِيَذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ». اگر نیک به آیات فوق بنگریم، از دو سو هم‌پوشانی وجود دارد: از یک سو، با استنباط از آیات ۴۸ سوره فرقان و ۲۲ سوره حجر، معطوف‌علیه (لینزل الماء)، آیه ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَّاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَ لِيَذِيقَكُمْ مِّن رَّحْمَتِهِ...﴾ را پوشش می‌دهد و میان این آیات، ارتباط عمیق، نظم و پیوستگی محکمی به وجود می‌آورد. از سوی دیگر، با استفاده از آیه ۲۲ سوره حجر، معطوف واژه «لواقح» آیه مزبور را پوشش می‌دهد و نظم و پیوستگی را به شکل دیگری نشان می‌دهد.

۶ و ۷- در این دو آیه که واژه‌ها تکرار شده، نظر بر این است که «لتطمئن» مصدر مؤول، جارّ و مجرور و معطوف است به «بشری» در صورتی که آن را مفعولّ له تحلیل کرد. بنابراین، حذفی صورت نگرفته است و وجود لام تعلیل در این وجه، «بشری» را به عنوان مفعولّ له تقویت می‌کند. در این صورت، «جعل» در آیه یک مفعولی است.

فخر رازی درباره این آیه می‌گوید که «لتطمئن» عطف است بر «بشری» و دلیل اینکه فعل بر اسم عطف شده، این است که دو دلیل مهم وجود دارد: یکی بشارت و دیگری اطمینان و دومی اهمیت بیشتری دارد. پس با لام تعلیل آمده تا هم اهمیت آن آشکار شود و هم مخاطب متوجه وجود تفاوت بین این دو علت شود (ر.ک؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۸: ۳۵۴). علت دوم منصوب نشده است، چون شرط اتحاد فاعل بین فعل و مفعول را ندارد (ر.ک؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۲: ۲۶۲؛ ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۳: ۳۳۶؛ سمین، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۲۰۷).

#### ۱۰-۲) آیات دسته دوم

۱- محذوف در آیه ۲۶۰ سوره بقره «سألت ذلک» می‌باشد (درویش، ۱۴۱۵ق، ج ۱: ۴۰۲؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۳۰۸؛ ابوحیان، ۱۴۲۹ق، ج ۲: ۶۴۲ و النّخاس، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۱۲۸).

۲- محذوف در آیه ۱۵۴ سوره آل عمران «فرض علیکم الحرب و القتال» می‌باشد (ر.ک؛ النّخاس، ۱۴۲۱ق، ج ۱: ۱۸۵). بقیه مفسران و نحویان درباره محذوف نظری نداده‌اند و زمخشری نیز «فعل ذلک» را محذوف گرفته است (ر.ک؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۴۲۹).

۳- محذوف در آیه ۴۲ سوره انفال «قدر الله التّقاء کم...» (طبرسی، ۴: ۸۴۰)، «جمعکم هنالک» (النّخاس، ۱۴۲۱ق، ج ۲: ۹۹)، «جمعکم بغیر میعاد» (درویش، ۱۴۱۵ق، ج ۴: ۷) می‌باشد.

۴- محذوف در آیه ۲۰ سوره فتح با استناد به کتاب‌های تفسیر «لتسلموا» (ر.ک؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۵: ۱۲۹) یا «لتشکروه» (ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۹: ۴۹۳ و درویش، ۱۴۱۵ق، ج ۹: ۲۴۴) می‌باشد.

۵- محذوف در آیه ۶۳ سوره زخرف، «جتکم» می‌باشد و «حرف عطف حذف نشده تا اینکه

متعلق به فعل قبلی نباشد و به این علت به طور خاص توجه شود، گویی که به تنهایی یک جمله است» (درویش، ۱۴۱۵ق، ج ۹: ۱۰۱).

۶- محذوف در آیه ۲۲ سوره جاثیه با توجه به تناسب موضوع و واژه‌ها در این آیه و آیه ۷ سوره هود ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ... لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ ...﴾ و آیه ۲ سوره ملک ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ...﴾، «لیبلوکم» می‌باشد (خلق السموات و الأرض بالحق «لیبلوکم» و لتجزی کل نفس...).

۷- فعل محذوف در آیه ۵۲ سوره ابراهیم با توجه به آیه ۱۹ انعام ﴿وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ﴾ فعل «أوحی» می‌باشد؛ زیرا دو آیه، هم از نظر معنی و هم از نظر واژه‌ها کاملاً با هم متناسب هستند. در تفاسیر، متعلق لام، فعل «أنزل» در تقدیر گرفته شده است (لینذروا به «أنزل») (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۳: ۲۰۴؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۷: ۲۴۲ و قمی، ۱۳۶۸، ج ۷: ۹۴). نحاس می‌گوید: «فعل به دلیل آگاهی شنونده نسبت به آن حذف شده است» (النحاس، ۱۴۲۱ق، ج ۲: ۲۳۵).

### ۱۰-۳) آیات دسته سوم

۱- محذوف در آیه ۱۵۰ سوره بقره با استناد به آیه ۳ سوره مائده ﴿فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾، «لأكمل علیکم دینی» می‌باشد. در این دو آیه، موضوع بیان حکمی از احکام الهی است و واژه‌ها هم متشابه است. بنابراین، محذوف همان است که در سوره مائده ذکر شده است و در سوره بقره محذوف می‌باشد. در کتاب‌های تفسیر، این تعلیل متعلق گرفته شده است برای فعل محذوف مقدر «عرفتکم قبلتی» (ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۲: ۴۴) یا «أمرتکم» (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۲۰۶).

۲- محذوف در آیه ۲۵۹ سوره بقره با استناد به سخن ابن‌عاشور که قبلاً بیان شد، «و لنجعل آیه لك على البعث» می‌باشد که با این تقدیر معنای جمله کامل می‌شود. در بعضی تفاسیر، فعل محذوف «أرینا ذلک لتعلم قدرتنا» (ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۲: ۶۳۰)، یا «فعلنا ذلک» در تقدیر گرفته شده است (ر.ک؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۱).

۳۰۶؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ۱۵۶؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۶۳۹؛ قمی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۴۱۵ و آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۲: ۲۳).

۳- محذوف در آیه ۱۷ سوره انفال با استناد به آیه ۱۴۱ سوره آل عمران ﴿وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ﴾، «لیمحق الکافرین» می‌باشد؛ یعنی «ولکن الله رمی لیمحق الکافرین و لیبلی المؤمنین». معنای جمله و قرائن دلالت بر این دارد که محذوف باید در تضاد با جمله مذکور باشد. آلوسی نیز در تفسیر خود، فعل «لیبلی» را معطوف گرفته است بر فعل محذوف با تقدیر «لیمحق الکافرین» (ر.ک؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۵: ۱۷۴).

۴- محذوف در آیه ۳۹ سوره طه، فعل «ألقت» است که بر این اساس، «لتصنع» معطوف است به علتی محذوف و معطوف‌علیه محذوف، یا «لیتعطف بک» می‌باشد (ر.ک؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۳: ۶۳؛ قمی، ۱۳۶۸، ج ۸: ۳۱۱؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۸: ۵۰۳)، یا «لیتلف بک» (ر.ک؛ ابوحنیفان، ۱۴۲۰ق، ج ۷: ۳۳۲)، یا «لتحب من الناس» (ر.ک؛ درویش، ۱۴۱۵ق، ج ۶: ۱۹۰).

۵- محذوف در آیه ۵۵ سوره انعام با استناد به تفسیر ابن عاشور، «لتعلم کنه ذلك» می‌باشد (ر.ک؛ ابن عاشور، بی تا، ج ۶: ۱۲۵).

۶- محذوف در آیه ۷۵ سوره انعام با در نظر گرفتن آیه ۱۰ سوره منافقون، ﴿فَأَصْدَقَ وَأَكْنَ مِّنَ الصَّالِحِينَ﴾، «لیصدق» می‌باشد.

۷- محذوف در آیه ۱۰۵ سوره انعام با استناد به آیه ۶۵ از همین سوره ﴿انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ﴾ و آیه ۵۰ سوره فرقان ﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا...﴾ و آیه ۱۱۳ سوره طه ﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ...﴾ و آیه ۲۷ سوره احقاف ﴿وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِّنَ الْقُرَىٰ وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ می‌توان گفت که محذوف در این آیه، «لعلهم يفقهون»، «لعلهم يرجعون»، یا «ليذكروا» می‌باشد.

۸- «لتصغى» در آیه ۱۱۳ سوره انعام، عطف است بر «غرورا» و حذف صورت نگرفته است.

۹- محذوف در آیه ۲۱ سوره یوسف، با توجه به تفسیر روح‌المعانی، «مکنّا له فی أرض مصر لیتصرف فیها بالعدل و لنعلمه...» (الوسی، ۱۴۱۵ ق، ج ۶: ۳۹۹).

۱۰- محذوف در آیه ۲۱ سوره مریم، با توجه به آیه ۱۹ از همین سوره ﴿قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا﴾، «لِئَهَبَ لَكَ غُلَامًا» می‌باشد.

۱۱- محذوف در این آیه، با توجه به آیه ۶ سوره مائده ﴿...وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ ... فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا... مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ...﴾ آیه ۱۷۸ سوره بقره ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ... فَمَنْ عُفِيَ... ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ﴾ و آیه ۲۸ سوره نساء ﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ...﴾ «لتطهروا» یا «ليخفف عنكم» می‌باشد.

۱۲- محذوف در این آیه، با توجه به آیه ۱۲ سوره جاثیه ﴿اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لَتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا...﴾ و آیه ۴۶ سوره روم ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ ... وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ﴾، «لتجری بأمره» می‌باشد.

۱۳- «لتبلغوا» عطف بر «لتركبوا» در آیه پیشین است و در این آیه حذف صورت نگرفته است.

۱۴- محذوف در آیه ۱۹ سوره احقاف، با توجه به معنای آیه ۱۶۵ سوره انعام ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ...﴾ «لیبلوهم» می‌باشد، چراکه در این آیه نیز سخن از درجات بندگان است و هدف از اینکه خداوند بعضی را بر بعضی دیگر ترفیع درجه می‌دهد، آزمودن آنهاست.

۱۵- محذوف در آیه ۲۵ سوره حدید، با توجه به تفسیر معالم‌التنزیل، «لیتعامل الناس بالحق و العدل» می‌باشد (ر.ک؛ بغوی، ۱۴۲۰ ق، ج ۵: ۳۳).

با جمع‌بندی آرای مفسران و نحویانی که به نام آنها اشاره شد، ملاحظه می‌شود که درباره این آیات، وجه غالب آن است که علت مذکور متعلق به فعلی محذوف است و این فعل محذوف معمولاً همان فعلی است که در ابتدای آیه آمده است. طبق آمار به دست آمده، ۸۸ رأی دلالت بر تعلق لام به فعل محذوف دارد، در صورتی که ۵۹ رأی ذکر کرده که علت مذکور، عطف بر علتی دیگر است، حتی با جمع‌بندی نظر مفسران و نحویانی که در مقاله به نظر آنها درباره این

ساختار اشاره شده نیز تعداد مواردی که تعلیل گرفته شده، برای فعل محذوف ۳۱ مورد و ۲۲ نظر دلالت بر عطف بر علت مذکور دارند، این در حالی است که فرآء درباره بیشتر آیات در کتاب معانی القرآن به محذوف نپرداخته است و آלוسی درباره بیشتر آیات چند وجه را ذکر کرده است و ابن‌عاشور بیشتر معتقد بر عطف گرفتن علت بر فعل مذکور پیشین است.

با جستجو در آیات دیگر قرآن کریم، می‌بینیم که در ۱۷ آیه، علت دیگری در تقدیر وجود دارد و به نظر می‌رسد که هدف از حذف، بالا بردن تفکر مستمع در آیات است تا هر چه بیشتر به تأمل در آیات نورانی قرآن کریم بپردازد. با مطالعه تفاسیر معتبر، معلوم می‌شود که حذف نمونه‌ای از فراهنجاری‌ها و ساختار شکنی‌ها در قرآن کریم است که اتفاقاً با قوانین سبک‌شناسی معاصر مطابق است. فرآء درباره حذف در سوره طه می‌گوید: «این از ویژگی‌های کلام عرب است که هرگاه معنی روشن باشد، حذف صورت می‌گیرد» (فرآء، ۱۹۸۰م، ج ۲: ۱۷۹). بنابراین، در تقدیر گرفتن محذوف در آیات قرآن کریم، به طوری که با معنی‌سازگار باشد، امری شناخته و صحیح است.

### نتیجه‌گیری

حرف واو در ساختار جمله مرکب، مزبور اصلی و عاطفه است. این واو در ساختار جمله مرکب میان علت و معلول در ادبیات پیش از اسلام دیده نمی‌شود. حرف واو ساختار مزبور را به عنوان یک شاخص سبکی منحصر به فرد در قرآن کریم معرفی می‌کند؛ زیرا با گزینش هدفمند واو و ورود اختیاری آن در ساختار مزبور، معیارهای زبانی را در هم شکسته است. قرار گرفتن واو به عنوان یک نشانه زبانی در این ساختار، از یک سو، مخاطب را به اندیشه و تأمل در ساختار مزبور و نیز درباره محذوف وامی‌دارد و از سوی دیگر، معطوف پس از واو را در ذهن او برجسته می‌سازد و آن را پُراهمیت جلوه می‌دهد و از دیگر سو، ابزاری برای ایجاد پیوند و پیوستگی، و اصطلاحاً نظم بین آیات است. مفسران و نحویان با وجود اشتراک و اختلاف دیدگاهی خود در این زمینه تحلیل‌هایی را در باب معنی‌ساز بودن این نشانه زبانی ارائه کرده‌اند؛ تحلیل‌هایی که ناظر بر تقدیر گرفتن فعلی همانند فعل پیش از واو، «فعلنا» و یا «فعل ذلک» و مانند آن است، صحیح به نظر نمی‌رسد. جستجو در قرآن کریم و پیدا کردن آیاتی که

سیاق آنها از نظر لفظ و موضوع، مشابه و متناسب با آیات مورد بررسی هستند، بهترین سند راهگشا و برهان متقن برای معرفی محذوف به‌شمار می‌رود؛ خواه معطوف باشد، خواه معطوف‌علیه.

### پی‌نوشت‌ها

- ۱- ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (یوسف/۲).
- ۲- این جمله معترضه است، بین معطوف و معطوف‌علیه قرار گرفته است و این معنی مورد نظر است؛ مانند این شناساندن: «و بصیرت دادن را به ابراهیم شناسانندیم».
- ۳- واو آمده است تا لام متصل به فعلی محذوف باشد، گویی که بگوید: «برای آنکه تو را نشانه‌ای قرار دهیم، این را انجام دادیم، چراکه اگر واو نیاید، لام به فعل متقدم متصل می‌شود».
- ۴- آوردن تعلیل به طور خاص مدّ نظر نیست، بلکه منظور این است که شنونده آگاه باشد (تفصیل) فوایدی دارد؛ از جمله مواردی که ذکر شد.
- ۵- إنّما حذف المعطوف علیه للدلالة على أنّ هناك غايات آخر لا يسعها مقام التخاطب.

### منابع

- آلوسی، سید محمود. (۱۴۱۵ق.). *روح المعانی*. تحقیق علی عبدالباری عطیه. چاپ اول. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ابن‌عاشور، محمدبن طاهر. (بی‌تا). *التخیر و التّنویر*. چاپ اول. بیروت: مؤسسه التّاریخ.
- ابوحیان اندلسی، محمدبن یوسف. (۴۲۰ق.). *البحر المحیط فی التفسیر*. تحقیق صدقی محمد جمیل. چاپ اول. بیروت: دار الفکر.
- انوری، حسن. (۱۳۷۹). *دستور زبان فارسی ۲*. چاپ بیستم. تهران: فاطمی.
- بغوی، حسین بن مسعود. (۴۲۰ق.). *معالم التّنزیل*. تحقیق عبدالرزاق المهدی. الطبعة الأولى. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- بیضوی، عبدالله بن عمر. (۴۱۸ق.). *أنوار التّنزیل*. چاپ اول. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- جیگاره، مینا و فاطمه اجدادی آرائی. (۱۳۹۲). «آموزش تشخیص نقش و ترجمه حرف واو در



- متون عربی». *نوآوری‌های آموزشی*. شماره ۴۵. صص ۸۵-۹۸.
- خرم‌شاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۷۴). «نکات قرآنی». *بینات*. سال دوم. شماره ۴. صص ۲۵-۳۱.
- درویش، محیی‌الدین. (۱۴۱۵ق.). *إعراب القرآن الکریم و بیانہ*. چاپ چهارم. سوریه: دار الإرشاد.
- زمخشری، جارالله محمود. (۱۴۰۷ق.). *الکشاف*. چاپ سوم. بیروت: دار الکتب العربی.
- سمین، أحوذبن یوسف. (۱۴۱۴ق.). *الدّر المصون فی علوم الکتب المکنون*. تحقیق أحمد محمد صیره. الطبعة الأولى. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲). *مجمع البیان*. تحقیق محمدجواد بلاغی. چاپ سوم. تهران: ناصر خسرو.
- طوسی، محمدبن حسن. (بی تا). *التبیین فی تفسیر القرآن*. تحقیق أحمد قصیر عاملی. الطبعة الأولى. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- فتوحی رودمعجنی، محمود. (۱۳۹۲). *سبک‌شناسی*. چاپ دوم. سخن: تهران.
- الفراء، أبو ذکریا. (۱۹۸۰م.). *معانی القرآن*. تحقیق محمد علی نجار، أحمد یوسف نجاتی و عبدالفتاح اسماعیل شلب. الطبعة الأولى. مصر: دارالمصریة.
- فخر رازی، ابوعبدالله محمد. (۱۴۲۰ق.). *مفاتیح الغیب*. چاپ سوم. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- قمی مشهدی، محمدبن محمد رضا. (۱۳۶۸). *کنز الدقائق*. چاپ اول. تحقیق حسین درگاهی. تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
- کریمی فرد، غلامرضا و فرهاد براتی. (۱۳۸۹). «اسلوب بیان علت به وسیله جمله اسمیه در قرآن کریم». *لسان مبین*. شماره ۲. صص ۱۵۷-۱۷۰.
- النخّاس، أحمدبن محمد. (۱۴۲۱ق.). *إعراب القرآن*. چاپ اول. بیروت: دار الکتب العلمیة.

